

# آسیب‌شناسی روشنفکران ایرانی

تأملی بر «حسّ حقارت عباس میرزایی»



مسعود نقره‌کار



## درباره‌ی نویسنده

مسعود نقره‌کار، پزشک، نویسنده و پژوهشگر متولد تهران و اکنون ساکن آمریکا است. او از سال ۱۳۴۷ کوشش‌های نوشتاری خود را شروع کرد و با انتشار مقالات ادبی، اجتماعی و نیز سیاسی در ایران و نیز خارج از ایران به عنوان نویسنده‌ای پرکار و جدی به کار پرداخته است.

از وی تاکنون حدود ۳۰ جلد کتاب در عرصه‌های تاریخ جنبش روشنفکری و کانون نویسندگان ایران، دگراندیشی و کشتار دگراندیشان، پزشکی و روان‌شناسی، و ادبیات داستانی منتشر شده است.

حسّ حقارت در میان بخش بزرگی از روشنفکران میهن‌مان چون «عباس میرزایی» نشده به عاملی بدل شده در زمره‌ی عواملی که پیروزی جنبش‌های استبدادی و تاریک‌اندیشانه را بر جنبش روشنفکری آسان کرده است.

روشنفکر شخصیتی یکتا<sup>۱</sup> و منحصر به فرد است. این شخصیت بر بستر عوامل زیستی - روانی، محیطی (اجتماعی و بومی) و ذهن و روانی سیال و پویا و توأمان با شور و جسارت و بلندپروازی پدید آمده است تا بر آرزوها و خواست‌های انسانی و مدرن‌اش جامه‌ی عمل بپوشاند. از روشنفکر ده‌ها تعریف شده است، تعریف‌هایی که زمان و حتی مکان هم در تعدد و تنوع آن‌ها نقش داشته‌اند.

روشنفکر انسانی ست پرسشگر، نقاد و شکاک، آینده‌نگر، تولیدکننده‌ی ایده و گفتمان‌ساز. وی با پرسشگری، تفکر نقادانه و شک، گذشته و حال، به‌ویژه افکار و نهادهای سنتی - خرافی را به زیر تیغ تشریح و ریشه‌یابی می‌برد تا با توان سنجش و تفکیک راهی به‌سوی نو شدن و نو کردن حوزه‌های

<sup>1</sup> unique

فکری و رفتاری بگوید و بنمایاند. نفوذ تأثیرگذار بر نظام ارزشی جامعه، سنت‌ها و ساختارشنکی، پی‌آمد پرسشگری، نقادی و شکاکی است. جهان روشنفکر میدان جهش به سوی آینده است. در گذشته و حال و اکنون نمی‌ماند، پویاست. با فکر روشن‌اش آینده‌ای تجسم می‌کند و امید به تحقق‌اش می‌بندد. «سازنده‌ی تاریخ آینده» است. خواستار نو کردن اندیشه و کردار (مدرنیته و تجدید) و نوسازی بر مبنای مدرنیته (مدرنیزاسیون) است. گفتمان‌ساز در معنای تلاشگر در راستای پدید آوردن اندیشه‌ی مدرن، فرهنگ‌ساز و فرهنگ‌مدار است؛ اندیشه، سخن و گفتمانی که در روان و شعور جامعه رسوخ کند.

نخی که دانه‌های رنگین‌کمانی روشنفکری را کنار هم می‌نشانند «آزاداندیشی و آزادی‌خواهی» است. آزادی‌ای که در کاربردش معنا می‌شود و با آزادی دیگران و رعایت آن در ارتباطی تنگاتنگ قرار می‌گیرد، آزادی مطلق در قلمرو اندیشه و آزادی کردار و عمل در گستره‌ی قانون؛ قانونی دمکراتیک و عادلانه.

روشنفکر با ایده و گفتمان و نقد و تشکیک و پرسشگری و جستجوگری و آینده‌نگری، و کرداری پرشور و شعورمند انسان و جهان را تغییر داده است، بیتیایی و یکتایی‌ای<sup>۱</sup> که جوه اشتراک همه‌ی انواع گرایش‌ها و تیپ‌های روشنفکری است. یگانه‌بودن این شخصیت اما نماد و نمودهای دیگری نیز دارد. این شخصیت حتی با گفتار و کرداری به‌هنجار، در نگاه و نظر بسیاری از مردمان میهن‌مان غیر قابل‌فهم به لحاظ روانی و رفتاری (و گفتاری) و موجودی غیرعادی و تافته‌ی جدابافته و متوهم جلوه کرده است چه رسد آن‌جا و آن‌گاه که گفتار و کرداری ناهنجار<sup>۲</sup> از او سرزده باشد!

## پویایی و خلاقیت یک «حسّ حقارت»

بنای روشنفکری ما بر بنیان نوعی «حسّ حقارت»<sup>۳</sup> نهاده شده است. اگر روشنفکری‌مان را شروع گفتمان‌های مدرن سیاسی و فرهنگی‌ای بدانیم که پایه‌گذار جنبش مشروطه شدند، زنگ آغازش با بروز حسّ حقارت در عباس‌میرزا و طغیان او در برابر این حس نواخته شد؛ حسّ ناشی از شکست نظامی و اجتماعی در برابر دشمن (و اروپا). این احساس حقارت یا به‌قول عباس‌میرزا «احساس

1 uniqueness

2 abnormal

3 inferiority feeling

درماندگی و زبونی و ضعف<sup>۱</sup> تلنگر و تکانه‌ای شد بر ذهنیت پویا و جویای این ولیعهد، وانگیزه و نیروی محرک و یکی از سکوهای پرتاب جامعه‌ی ما به سوی ترقی و پیشرفت، و دست‌یافتنی‌نسی به افکار و رفتاری متمدانه و مدرن، افکار و رفتاری که اروپا خاستگاه پیدایی و گسترش‌اش بود. بنابراین شاید بتوان ادعا کرد که روشنفکری ایران بر بنای «احساس حقارت عباس میرزایی» پا گرفت، و شادا که عباس میرزا با دوری‌گزیدن و اجتناب از اثرات منفی و مخرب چنین حسی، به جایگزین کردن عوامل و عناصری که زمینه‌سازان توانایی و قدرت دشمن (به‌ویژه اروپا) بود، یعنی امید و شور و شعور روی آورد. این پیشتاز روشنفکری در ایران در نخستین گام، حس حقارت و «درماندگی و زبونی و ضعف» خود و اطرافیان‌اش را به رویکردهای حسی - عاطفی‌ای به مانند عصیبت، حسادت، نفرت و کینه‌توزی<sup>۲</sup> نسبت به آن افکار و رفتار شگرف بدل نکرد. اگرچه عباس میرزا و وزیرش میرزا بزرگ «قائم‌مقام» بخش‌هایی از ریشه‌ها و عوامل بروز این احساس حقارت را در فرهنگ و دین و سیاست، و مجموعه‌ای از عوامل و روابط اجتماعی و اقتصادی جامعه‌ی خودمان نیز جست‌وجو می‌کردند، اما وزن و جایگاه قابل و ضرور به این «عوامل و مجموعه» داده نشد. با این حال با عنایت به زمانه و بستر میلاد روشنفکری‌مان، تردیدی بر جای نمانده است که فکر و تلاش عباس میرزا و میرزا بزرگ راه‌گشا، روشنگر و روشنفکرانه بود.

علی‌رغم واکنش هوشمندانه‌ی عباس میرزا به «احساس درماندگی و زبونی و ضعف» حضور این حس در میان تجددخواهان در کنار دو عامل دیگر، یعنی تفاوت‌ها و دوگانگی واقعیت‌ها در جامعه‌ی ما و اروپا، به‌ویژه ضعف‌ها و عقب‌ماندگی تاریخی و فرهنگی و اجتماعی و... جامعه‌ی ما، و دیگری شوک قدرتمندی که غرب با تحولات انسانی، علمی، صنعتی، اجتماعی و سیاسی شگفت‌انگیزش بر ذهن و روان تجددخواهان ما وارد کرد، سبب بروز ناهنجاری‌هایی در میان روشنفکران و روشنفکری‌مان شده است.

۱. پ. ام. ژوبر، مسافرت به ارمنستان و ایران، مترجم، محمود مصاحب، کتابفروشی چهر، چاپ نخست، سال ۱۳۴۷.

(موسیو ژوبر، فرستاده و نخستین نماینده‌ی ناپلئون بناپارت به دربار فتحعلی‌شاه قاجار، و مترجم ناپلئون در لشکرکشی وی به مصر بود. پیرشش عباس میرزا، ولی‌عهد فتحعلی‌شاه و فرمانده‌ی سپاه ایران در جنگ ایران و روس، این‌گونه نیز نقل شده است: «چه قدرتی است که به شما برتری و مزیتی را که نسبت به ما دارید عطا می‌کند؟ علت ترقی روزافزون شما و ضعف مدام ما چیست...؟ اجنبی حرف بزن، با من بازگویی که برای بیدار کردن ایرانیان از خواب غفلت چه باید کرد؟» عباس میرزا را «دارای افکار بلند و حریص یادگرفتن و نجیب‌ترین شخصیت خانواده قاجار» دانسته‌اند.)

برخی از ناهنجاری‌های روانی (ذهنی) و رفتاریِ روشنفکر ایرانی، ناهنجاری‌هایی که بخشی از شخصیت روشنفکر ایرانی را شکل داده، تأثیری بازدارنده بر روند رشد و گسترش جنبش روشنفکری میهن‌مان داشته‌اند.

به نمونه‌هایی اشاره می‌کنم با ذکر این نکته که مراد من از ناهنجاری در این طرح‌واره دور شدن و یا در تقابل و تخالف قرار گرفتن با هنجارهای جهان‌شمول (یونیورسال) روشنفکری‌ست. این طرح‌واره پشتوانه‌ی آماری و بالینی ندارد و براساس تجربه و نظر نگارنده با نگاهی آسیب‌شناسانه<sup>۱</sup> نگاشته شده است.

### برخی از ناهنجاری‌های روانی (ذهنی) و رفتاریِ روشنفکر ایرانی

بروز ناهنجاری‌های روانی (ذهنی) و رفتاریِ روشنفکران بروزی چندعاملی<sup>۲</sup> است. بسیاری از تحلیل‌گران و صاحب‌نظران عرصه‌ی سیاست و فرهنگ و فلسفه، به‌ویژه کوشندگان سیاسی چپ، ویژگی‌های روانی (ذهنی) و رفتاری (به‌هنجار و ناهنجار) روشنفکران را با عنایت به منشاء و جایگاه طبقاتی روشنفکران (به‌زعم آنان خرده‌بورژوازی که اکنون طبقه‌ی متوسط چندلایه شده است) توضیح داده‌اند درحالی که تجربه نشان داده است پدیده‌ی روشنفکر با «استقلال نسبی» از منشاء، پایگاه و جایگاه طبقاتی‌اش قابل تبیین و پذیرش است. بسیاری از بهترین روشنفکران ما از اشراف‌زادگان و یا از میان تهی‌دستان بودند و هستند. گرایش به ارائه‌ی تحلیل طبقاتی صرف درباره‌ی روشنفکران شاید به این دلیل رواج یافته که وجه مشخصه‌ی روشنفکری ما گرایش به مارکسیسم به‌عنوان یکی از ستون‌های روشنفکری جهان بوده است. هم نگاه طبقاتی مطلق به پدیده‌ی روشنفکر، و هم باور و ارزیابی‌های مطلق طبقاتیِ روشنفکر از انسان و جامعه درغلتیدن به نوعی مطلق‌اندیشی اخلاقی<sup>۳</sup> است. نادیده‌گرفتن مجموعه‌ای از عوامل و تأثیر شرایط بین‌المللی و ملی در پیدایی مؤلفه‌های روشنفکری، یا نادیده‌انگاشتن نقش «روبا / شعور اجتماعی» در شکل‌گیری ذهنیت روشنفکران و ناهنجاری‌های‌اش، چشم بستن بر انبوهه‌ای از واقعیت‌هاست. حتی به نقش رویکردهای حسی - عاطفی نیز، به‌دور از برجسب «پسیکولوژیسم»، می‌باید توجه داشت؛ رویکردهایی که تجربه دیدیم دو نوع

1 pathologic

2 multifactor

3 moral absolutism

واکنش را سبب شده‌اند: واکنشی هوشمندانه و خردورزانه و سازنده به‌سان آنچه عباس میرزا کرد یا تن دادن و تمکین کردن به «احساس درماندگی و زبونی و ضعف».

## در طرح‌واره‌ی حاضر به شش مورد از ناهنجاری‌های روشنفکر ایرانی اشاره

می‌کنیم:

۱. بی‌تعادلی فکری - نظری و مطلق‌انگاری:<sup>۱</sup> شیفتگی یا نفرت، نفی یا پذیرش مطلق، سیاه یا سفید، دیو یا فرشته، و اشقیاء و اولیا کردن، و بالاخره درک و فهمی که جماعتی خوب‌ها و خیرهای ناب‌اند و جماعتی بد‌ها و شرهای ناب، نشانه‌ی نوعی بی‌تعادلی در نگاه به انسان و جامعه، و افراط و تفریط‌های فکری - نظری نسبت به دیگری، مقوله‌ها و پدیده‌های گونه‌گون است. عوامل پیدایی و زمینه‌سازان این نوع بی‌تعادلی متعددند اما بیش از هر چیز در قیدوبند تفکر و ذهنیت اسطوره‌ای و حماسی، و ایدئولوژیک بودن، نقش آفرینی می‌کند.

این نوع بی‌تعادلی نظری - فکری ریشه‌ای کهن دارد. در تاریخ معاصر میهن‌مان، در آستانه‌ی مشروطیت وقتی پای پذیرش اندیشگی، فرهنگ و رفتار غرب به میان آمد، بخشی از روشنفکران‌مان گفتند ظاهر و باطن و همه‌جوره باید غربی شویم، یا از سوی دیگر هنگامی که مارکسیسم سر از سرزمین‌مان در آورد دخیل بستن به مارکسیسم و سوسیالیسم و پسوندهای دیگرش از ویژگی‌های بخش اعظم روشنفکران و روشنفکری ما شد. غرب، زادگاه روشنگری و روشنفکری در نگاه این گرایش و تیپ روشنفکری به پدیده‌ی غیر قابل‌پذیرشی بدل شد که می‌باید از میان برداشته شود. در کنار پذیرش‌های مطلق، نفی و طردهای مشابه نیز شاهد بوده‌ایم، شیفته‌گان و مریدان «مونیسم ماتریالیستی» ای که در مدتی بسیار کوتاه به واله‌گان «مونیسم ایدالیستی» بدل شدند، و با تعصبی حیرت‌انگیز دیدگاه‌های پیشین فلسفی و سیاسی و فرهنگی را کنار زدند، و بارقه‌ی «عوامانه» و شتاب‌زده و احساسی نوعی دیگر از اندیشگی و رفتار شدند. بی‌تعادلی‌ای که هم امروز در شمایی دیگر از «شور و شعف» روشنفکرانه می‌بینیم. بسیاری از روشنفکران ما به‌ویژه آنان که از سیاست‌زدگی به فلسفه‌زدگی درغلتیده‌اند، و زمانی خود را یابندگان ایده‌های بدیع می‌پنداشتند با آشنایی با دیدگاه‌های برخی از فیلسوفان و روشنفکران غربی (اروپایی و امریکایی) ذوق‌زده گم‌شده‌ی خود را یافته‌اند، و با اعلام ابطال مدرنیته و مدرنیسم، به کم‌تر از پسامدرنیسم رضایت نمی‌دهند و آن را

<sup>1</sup> Lack of balance/ absolutism

پاسخ‌گوی مجموعه مسایل فرهنگی، سیاسی و اخلاقی جامعه‌ی ما می‌پندارند. در شرایطی که هنوز تحلیل و تفسیر دقیق و قابل‌قبولی از انسان ایرانی، سامانه‌ها و ساختارهای فرهنگی و سیاسی و اجتماعی جامعه‌مان، به‌ویژه حکومت، داده نشده، نوامید و بی‌باور به نقش و توان خویش در ایجاد تغییر، چشم به نوعی جبر و قطعیت تاریخی دوخته‌اند که جامعه‌ی سازمان‌یافته‌ی بی‌نیاز به روشنفکر را با قطب‌نمای معجزت‌های «عقلانیت اقتصادی» و «نسبیت فرهنگی» و بازی‌های زبانی به مدینه‌ی فاضله خواهد برد.

### نمونه‌هایی از علایم و عوارض بی‌تعادلی

**الف. شیفتگی:**<sup>۱</sup> شیفتگی سبب بروز شتاب‌زدگی و خیال‌پردازی می‌شود. شیفته دچار ضعف بینایی سیاسی و فرهنگی می‌شود و واقعیت‌ها را به‌وضوح و روشنی نخواهد دید. در انقلاب بهمن تجربه کردیم که شیفته‌گان قدرت و ایدئولوژی‌های رنگارنگ چگونه ضعف‌ها، لغزش‌ها و معایب انقلاب و حکومت را ندیدند. شیفتگی اما در تشدید عارضه‌ی بی‌تعادلی و مطلق‌اندیشی عاملیت نیز ایفای نقش می‌کند.

**ب. شتاب‌زدگی:**<sup>۲</sup> سهل‌انگاری، جوّزدگی (و موج‌سواری)، زودباوری، و ساده‌اندیشی از پی‌آمدهای شتاب‌زدگی است. این عارضه‌ها در بزنگاه‌های تاریخی تحلیل‌ها و ارزیابی‌هایی را سبب شده‌اند که فاجعه‌ها آفریده‌اند. برای نمونه، در عرصه‌ی سیاست، به تحلیل‌ها و ارزیابی‌ها و رفتارهای غالباً نادرست بخشی از روشنفکران سیاسی، فرهنگی و فلسفی درباره‌ی انقلاب بهمن می‌توان اشاره داشت.

**ج. یک‌جانبه‌نگری<sup>۳</sup> و تنگ‌نظری:**<sup>۴</sup> این ناهنجاری به اشکال مختلف و در حوزه‌های متفاوت بر روشنفکران و حیات روشنفکری تأثیر گذاشته است. برای نمونه، بخش بزرگی از روشنفکران چپ، امپریالیسم را بی‌رحمانه و قاطعانه نفی می‌کردند اما به فاجعه‌ای به‌نام «سوسیالیسم واقعاً موجود» کم‌ترین نقد روا نمی‌دانستند. این نوع تنگ‌نظری در ارزیابی و تحلیل و قضاوت کار را به جایی کشاند که بسیاری از روشنفکران چپ محمدعلی فروغی‌ها را روشنفکر ندانستند اما یک نویسنده و یا هنرمند «انقلابی» را با نقش اجتماعی و سیاسی و آثاری غیر قابل‌مقایسه با فروغی‌ها را روشنفکر معرفی می‌کردند.

1 Limerence

2 precipitance

3 unilateralism

4 insularism

د. **کاهش اعتماد به نفس:**<sup>۱</sup> حسّ حقارت اگر «عباس میرزائی» نشود در کنار بی تعادلی، کاهش اعتماد به نفس به همراه می‌آورد. تاریخ معاصر کشورمان بارها شاهد این نوع ناهنجاری در میان روشنفکران و روشنفکری‌مان بوده است. کمبود اعتماد و اتکابه نفس یکی از عواملی است که شکست جنبش روشنفکری را آسان کرده بود. این کمبود گاه نیز روشنفکران را به دنباله‌روی از توده‌ها کشانده است.

۲- **التقاطی‌گری:**<sup>۲</sup> التقاطی بودن در فکر و رفتار روشنفکران را به توجیه‌گری،<sup>۳</sup> عدم شفافیت در بیان نظرات، شبیه‌سازی، کلیشه‌برداری، مصلحت‌اندیشی در طرح واقعیت‌ها، و تعدیل و تقلیل مفاهیم سوق داده است.

علل بروز التقاطی‌گری کدام‌اند؟ آیا شرایط خاص پدیدآورنده‌ی این پدیده بوده یا که التقاطی‌گری پدیده‌ای است ضرور در فرایند روشنفکری‌مان؟ وزن کدام بیش تر بوده است، تخریب یا سازندگی و نوآوری التقاطی‌گری؟ در این زمینه، به سه عامل زیر باید توجه کرد.

الف: ردّ پای خرافه و سنت، و سیاست کردن مستبدانه بر ذهن و روان و رفتار روشنفکران و روشنفکری‌مان خاستگاه و کشتگاه این ناهنجاری‌اند. روشنفکران با خرافه و سنت به‌طور ریشه‌ای تکلیف خود را روشن نکرده‌اند. روشنفکران مدعی سکولار بودن مبلغ پاره‌ای از احکام و افکار سنتی □ قبیله‌ای و پدرسالارانه و سلطان‌سالارانه، و توجیه‌گران افکار و رفتار ارتجاعی نیز بوده‌اند، ویژگی‌هایی که سنخیتی با روشنفکری نداشته است. سپس تر طرح مقوله‌ی «بازگشت به خویشتن» آن‌هم پس از گذر نزدیک به دو قرن از آغاز روشنفکری‌مان نشانگر حضور جان‌سخت و تداوم حیات همان رسوبات در میان بخشی از روشنفکران ما بوده است. در واقع روشنفکران ما بیش تر با خرافات و پاره‌ای از ظواهر خط‌کشی کرده‌اند نه با بنیادها و بنیان‌های‌اش. (معنای این سخن را نباید دشمنی و ستیز با دین و مذهب به‌عنوان یک امر شخصی و خصوصی تلقی کرد.)

ب: التقاطی‌گری و درهم آمیختگی مفاهیم ناهمگن و گاه متضاد، و تعدیل و تقلیل<sup>۴</sup> در مفاهیم کلیدی فلسفی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی دو روی یک سکه‌اند. ناآشنایی و ناآگاهی از مفاهیم فلسفی و سیاسی مدرن و تجربه نکردن واقعیت آن‌ها در زندگی و جامعه، در کنار ساده‌اندیشی،

1 self-esteem/ self- trust

2 eclecticism

3 justification

4 adjustment & diminution



کم‌دقتی، بدفهمی و ناتوانی در درک آن‌ها، در بروز تعدیل و تقلیل مفاهیم و التقاطی‌گری نقش داشته‌اند.

ج: التقاطی‌گری «تاکتیک» برخی از تجددخواهانی شد که شرایط و فشارهای تحمیلی از سوی حکومت‌گران، خرافه‌گرایان و سنت‌گرایان و مردم را موانع طرح ایده‌ها و گفتمان‌هایشان می‌دیدند. واقعیت این بود که بدون یاری روحانیون و توسل به مذهب، افکار و ایده‌های تجددخواهانه و روشنفکرانه به میان مردم راه نمی‌یافت و در آن‌ها ایجاد حرکت نمی‌کرد. بدون کاربرد زبان عامه‌پسند و عامه‌فهم و نیز امکانات و حرب‌های کلامی و مذهبی روحانیون نزدیک شدن به مردم و سخن گفتن از ایده‌های جدید امکان‌پذیر نبود. فرهنگ شفاهی و شنیداری غالب بود، و کتاب و مجله و رسانه‌های خبررسان و آگاهگر در خور در کار نبودند، و مهم‌تر این‌که بی‌سوادی بی‌داد می‌کرد. این تاکتیک فرصت‌طلبانه نیز البته عارضه‌ها داشت که دنباله‌روی روشنفکران از خرافه و مردم نمونه‌هایی از آن بوده‌اند.

اتخاذ چنین روشی به دلیل عدم حمایت از روشنفکران نیز بود. روشنفکران زیر سنگ آسیاب سنت و خرافه و سیاست (حکومت) له‌شدن شان را حس می‌کردند بی‌آن‌که حتی از حمایت معنوی بسیاری از نیروهای اجتماعی و دولت‌ها (حکومت‌ها) کشورهایی که مهد تجدد و زادگاه روشنفکری بودند برخوردار باشند. آن نیروها و حکومت‌ها منافع‌شان با ارتجاعیون و مستبدان حاکم بر جوامع گره خورده بود نه با روشنفکران جامعه.

۳- حس ممتاز بودن<sup>۱</sup> یا حس نخبه و ایلت بودن<sup>۲</sup>: توانایی ذهنی روشنفکر و آشنایی و آگاهی او به امور گوناگون و مختلف در عرصه‌های زندگی اجتماعی پدیدآورنده‌ی این حس است. این حس می‌تواند بازتاب درونه‌ی ذهن روشنفکر ایرانی، که عنصر حماسه / اسطوره نیز از وجوه آن است، باشد؛ عنصری که سبب شده است او نقش قهرمانی و پیشگامی برای خود قائل شود. داشتن این حس طبیعی و قابل‌فهم و قبول، و به‌هنگار است مشروط بر این‌که بی‌آمد روانی و رفتاری (و گفتاری‌اش) سبب بر خوردهای متفرعانه و از بالا نگاه کردن و تحقیر دیگران و نوعی «اخلاقی» و اتوکراتیک (یکه‌سالارانه و تفوق‌جویانه و فرمانرواطلبانه) برخورد کردن به عامه‌ی مردم و گروه‌های اجتماعی مختلف و نخبه‌گرایی برتری‌طلبانه نشود. این حس آن‌جا که عقلانی و واقعی نشود روشنفکر را به ورطه‌ای می‌اندازد که بپندارد رسالت‌اش این است که عصای آقایی بر سر مردمان بزند و آن کس

1 superiority feeling

2 Elitism

در برابر این عصا سر خم نکند حقیر و ناچیز و نادان است. این نابه‌هنجاری سبب آسیب‌پذیری رابطه‌ی روشنفکران با سایر گروه‌های اجتماعی، و حتی آسیب‌های درون‌لایه‌ای یا درون‌گروهی در میان خود روشنفکران شده است. این بلیه یکی از عواملی است که در بروز ذهنیت، نظر و نگاهی که روشنفکران را غیرعادی و تافته‌ی جداافتته و متوهم می‌پندارد، ایفای نقش کرده است. حسّ ممتاز بودن سبب دور کردن مخاطبان روشنفکر از او، و مانعی در راه امکان پیوندش با مردم و در نتیجه نشر افکارش شده است. تلاش روشنفکر از میان برداشتن الگوها و نهادها و کلیشه‌های نادیده گرفتن دیگری و تحقیرکننده‌گی است؛ حسی که روشنفکر می‌باید و وظیفه دارد مورد تردید قرار بدهد.

حسّ ممتاز بودن در نوع «بدخیم»<sup>۱</sup> اش، پی‌آمدهای دیگر نیز دارد:

الف: خودشیفته‌گی، خودستایی، خودنمایی، خودمحوری، خودحقی‌بینی، انحصارطلبی و حقّ ویژه طلبیدن.

ب: کاهش میزان تحمل و مدارا، و همدردی،<sup>۱</sup> به‌ویژه در عمل. (کاهش حسّ همدردی می‌تواند از عوارض حسّ حقارت نیز باشد.)

ج: تأثیر بر زبان روشنفکران، تا آن حد که این زبان فقط برای عده‌ی معدودی از تحصیل‌کردگان و لایه‌های روشنفکری قابل فهم شده است، و روشنفکران را ناتوان در برگزیدن نوع زبان و گفتمان متناسب با اقلشار مختلف مردم کرده است. گاه نیز دریده‌گویی و اشتباه گرفتن صراحت با وقاحت پی‌آمد دارد.

د- بر چهره و رفتار روشنفکر اثرگذار است، و او را فردی اخمو، خشک و متفرعن، و شادی‌ستیز جلوه می‌دهد.

هـ - حساس بودن بیش از حد ضرور و طبیعی، و در نتیجه زودرنجی، و انزوا به‌همراه خواهد داشت.

و- در تولید استبداد روشنفکری، و روشنفکریِ مرید و مرادی نقش زده است.

ز- تفرد و گریز از کار جمعی و عدم‌پذیرش مسؤلیت پدید آورده است. (البته ویژگی کار ذهنی نیز روشنفکر را از درگیر شدن در کار عملی دور نگه خواهد داشت.)

<sup>1</sup> empathy

این گروه از انسان‌ها در جایگاهی فراتر از مردم قرار می‌گرفتند، نخبه و برگزیده می‌شدند، ایت بودند و چه بسا تحت شعاع نورانیت و قدسیت حکام فرهی مقدس نیز می‌شدند. بنابراین برای حفظ شأن خویش روز به روز به فاصله‌ی خود با مردم عوام می‌افزودند.

**۴- عقل وابسته و تابع:** نداشتن اندیشه‌ی مستقل و گرایش به وابستگی عقلی و اندیشگی به دیگران، و فقدان اصالت و استقلال تفکر و بینش ریشه در احساس و ادراک خرافی وابستگی بی‌چون و چرا،<sup>۱</sup> و نیز عدم اعتماد به نفس و «حس حقارت» سیاسی و اجتماعی دارند. میزان چسبندگی روشنفکران ما به دوران اسلام، یا به دوران پیش از اسلام در سرزمین مان، یا به مارکسیسم و گرایش‌ها و ایسم‌های گوناگون همچون ناسیونالیسم، رمانتیسم انقلابی، پوپولیسم، بومی‌گرایی، مدرنیسم، پسامدرنیسم و... نمونه‌اند. در این میانه پاسخ به این پرسش را که چرا گرایش به روشنفکری روسی بیش از روشنفکری فرانسوی در جامعه‌ی ما وجود داشته و دارد، می‌باید در ویژگی‌های فرهنگی و ایدئولوژیک و سیاسی، و نیز روان جامعه جستجو کرد. جامعه‌ای که خشونت و عدم تحمل دگراندیش پاره‌ای از فرهنگ‌اش بوده و هست و بارها نیز خشن‌ترین و عریان‌ترین خشونت‌ها را در هجوم بیگانگان، و حتی از سوی خودی‌ها، تجربه کرده است بی‌تردید روشنفکری‌اش با آنتاگونیسم بیش از مقوله‌های مسالمت و مدارا و رواداری و سازش دم‌خور خواهد بود. گفتن ندارد که منظور از خشونت فقط خشونت فیزیکی نیست، خشونت زبانی و روانی در میان روشنفکران ما شایع بوده و هست. امروز این نوع از خشونت را حتی در نقدها و جدل‌های قلمی میان بزرگان فلسفه‌مان (مسلمان و پیشامدرن و مدرن و پسامدرن) شاهدیم. در عرصه‌ی سیاست نیز خشونت کیفیت دیگری یافته و کار گاه به ترورشخصیت و حتی ترور فیزیکی یکدیگر کشیده شده است.

نیاز مالی و پاره‌ای از ویژگی‌های شخصیتی، همچون شهرت‌طلبی و جاه‌طلبی و قدرت‌طلبی از دیگر عواملی هستند که استقلال اندیشه در روشنفکر را خدشه‌دار کرده‌اند. ارتزاق از راه روشنفکری، خطر این که روشنفکر را از راه حقیقت‌جویی و حقیقت‌جویی منحرف کند، به همراه دارد. آن‌جا و آن‌گاه که روشنفکری به کالای مورد نیاز روشنفکر برای امرار معاش بدل شود، کلید فاصله گرفتن‌اش از روشنفکری زده می‌شود.

**۵- ناهمخوانی گفتار و کردار.** روشنفکر در جامعه‌ی ما به «جعبه‌ی حرف» تشبیه و تعبیر شده است. تجربه شده و می‌شود که منتقدترین روشنفکران اکثراً در عمل بازتولیدکننده‌ی همان نظر‌ها، گفتمان‌ها و رفتاری‌اند که آن‌ها را مورد سنجش‌گری و نقد قرار داده‌اند. در عرصه‌ی سیاست

<sup>1</sup> Feeling of absolute dependence

وحدت طلب‌های پرسروصدا، در عمل ضدّ وحدت‌اند و سکتاریست‌ترین، منتقدان همه چیز و همه کس اما گریزان و بیزار از انتقاد از خود و خودنگری، مبلغان و مروجان خرد و تفکر انتقادی‌ای که با پیش‌داوری به سراغ آنچه خود حقیقت می‌پندارند، می‌روند.

نه فقط در عرصه‌ی فعالیت‌های گونه‌گون اجتماعی و فکری در زندگی شخصی (خصوصی) و خانوادگی، در محل زندگی، محیط کار، حزب و سازمان و گروه سیاسی، سازمان‌های اجتماعی و تشکل‌های گوناگون مدنی، صنفی، دموکراتیک و... این جداافتادگی و گسیختگی<sup>۱</sup> گفتار از کردار دیده شده است. تلاش برای این که حوزه‌ی زندگی خصوصی و خانوادگی روشنفکر از عرصه‌ی فعالیت‌های روشنفکرانه حذف شود، نادیده گرفتن بخش مهمی از زندگی روشنفکر است. این حساسیت و توجه در مورد روشنفکران سیاسی که در عرصه‌های اجرایی و عملی و تصمیم‌گیری‌های حیاتی در سطح جامعه نقش خواهند داشت و می‌باید به آن‌ها اعتماد شود، اهمیت بیش‌تری می‌یابد. این که حیطه‌ی زندگی خصوصی و خانوادگی روشنفکر از حوزه‌ی فعالیت روشنفکرانه و اجتماعی‌اش جداست برداشتی «مکانیکی» و نادرست است. این حذف سبب خواهد شد تا در ابعادی وسیع‌تر به جامعه‌ی روشنفکری و وجهه و مقبولیت روشنفکران لطمه زده شود.

**۶- نقد خود، خودنگری و خوداندیشی:** شک و پرسش درباره‌ی خود، خودنگری و خوداندیشی گرایش قوی و غالب در میان روشنفکران ایرانی نبوده و نیست، نقد و نفی بیرون از خود ملکه‌ی فکر و ارجح بوده است. تلاش اکثر روشنفکران اصلاح‌دیگران بوده است نه خود. نفی و طرد دیگران زیر پوشش نقد و «نه» گفتن شاخصه‌ی روشنفکری ما و «مقدس» بوده است. کمبود درایت و شجاعت در شناخت خویش، و گریز از نقد بی‌تعادلی، التقاطی‌گری، حسّ ممتاز بودن، ناخوانی و جداافتادگی گفتار و کردار، و نقد ذهنیت دنباله‌روانه از معضلات روشنفکری ماست. نقد مردم نیز تابوی بخشی از روشنفکران ما، به‌ویژه روشنفکران سیاسی بوده و مطلق کردن نقد و سنجشگری‌ای معطوف به نقد (و نفی) قدرت سیاسی، جایگزین نقد خود و مردم شده است.

سخن آخر آن که گریز تاریخی از نقد خود، خودنگری و خوداندیشی این بیم و نگرانی را پدید می‌آورد که مباد این ناهنجاری به عادت‌واره‌گی و شاکله‌ی روشنفکر ایرانی بدل شده باشد.

1 dissociation

2 self-criticism